



MLJ

مجله حقوق پزشکی

ویژه نامه نوآوری حقوقی، ۱۴۰۰

Journal Homepage: <http://ijmedicallaw.ir>



مقاله پژوهشی

سیری در مفهوم عدالت در حقوق بین الملل در پرتو منشور ملل متحد

فاطمه سریان^۱ , مهرزاد شیری^۲ , احمد اسدیان^۳

۱. دانشجوی دکتری تخصصی، گروه حقوق عمومی، واحد امارات متحده عربی، دانشگاه آزاد اسلامی، دبی، امارات متحده عربی.

۲. استادیار، گروه حقوق، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران.

۳. استادیار، گروه حقوق عمومی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: مصنفان منشور ملل متحد به منظور نیل به اهداف و آرمان‌های مندرج در آن، به عدالت و معادل‌های آن توجه کرده و این سند را به گونه‌ای تصنیف کرده‌اند که ردپای عدالت‌خواهان گیتی را می‌توان در جای‌جای آن مشاهده کرد. به طوری که با بررسی منشور به این نتیجه می‌توان دست یافت که موازین عدالت و اصول حقوق بین‌الملل با یکدیگر ملازمه داشته و این امر ضرورت ادامه حیات سازمان و شرط اساسی در نیل به صلح و امنیت بین‌المللی است. هدف از پژوهش حاضر شرحی بر عدالت در سندی است که تعداد کثیری از همگرایی‌های دولت‌های جهان را متأثر از خود ساخته است.

مواد و روش‌ها: این تحقیق از نوع نظری بوده روش تحقیق به صورت توصیفی تحلیلی می‌باشد و روش جمع‌آوری اطلاعات بصورت کتابخانه‌ای است و با مراجعه به اسناد، کتب و مقالات صورت گرفته است.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که، اقدامات ارکان سازمان در توسعه حقوق بشردوستانه و اهتمام در حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی از جمله مصادیقی است که رابطه اساسی بین مفهوم عدالت و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل را آشکار ساخته است.

ملاحظات اخلاقی: در تمام مراحل نگارش پژوهش حاضر، ضمن رعایت اصالت متون، صداقت و امانت‌داری رعایت شده است.

نتیجه‌گیری: هرچند در عمل و در قالب برخی اقدامات ارکان ملل متحد از منظر آرمان‌گرایانه، نقض اصول عدالت را می‌توان به وضوح مشاهده کرد. اما نگاه واقع‌گرایانه و توجه به توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل و الزامات آن در هزاره سوم، عدالت به عنوان ضرورت روابط بین‌الملل به شمار نیامده و این نگاه، حق بر عدالت را به ذهن متبادر می‌سازد نه عدالت به مثابه حق.

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۱۸

تاریخ انتشار: ۱۴۰۰/۱۲/۱۴

واژگان کلیدی:

عدالت

حقوق بین‌الملل

منشور سازمان ملل متحد

حقوق بشردوستانه

حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی

* نویسنده مسؤول:

مهرزاد شیری

آدرس پستی: ایران، شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شیراز، گروه حقوق.

کد پستی: ۷۱۹۸۷-۷۴۷۳۱

تلفن: ۷۱-۳۶۴۱۰۰۴۱

پست الکترونیک:

mehrzadshiri@gmail.com

۱. مقدمه

دو مفهوم «صلح» و «عدالت» پایه‌های اصلی تشکیل‌دهنده‌ی نظام منشور ملل متحد محسوب می‌شوند. مفاهیم مزبور در ادبیات نویسندگان حقوق و علوم سیاسی دارای جنبه‌ها و ماهیت‌های مختلفی می‌باشند. به بیان ساده‌تر در ارتباط با ماهیت و قلمرو مفهومی عدالت و صلح اختلاف‌نظرهای فراوانی وجود داشته و دارد. علی‌رغم این اختلاف‌نظرها، پس از جنگ جهانی دوم، نظام ملل متحد به واسطه‌ی تصویب منشور ملل متحد بر فضای روابط بین‌المللی حاکم شد. نظام مزبور تحت تأثیر فضای جنگ جهانی و صلح بین‌المللی قرار داشت. در نتیجه در طراحی آن، مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی بسیار مورد تأکید قرار گرفته است.

نیل به صلح پایدار به نوبه‌ی خود، نیازمند استقرار عدالت در عرصه‌ی روابط بین‌المللی می‌باشد. در ابتدای طراحی نظام منشور ملل متحد، به واسطه‌ی وجود رویکرد دولت‌محوری تأکید بسیار زیاد بر مفهوم حاکمیت ملی دولت‌ها و اصل عدم مداخله در امور داخلی، مفهوم صلح در قامت فقدان جنگ طراحی شده بود. اما با گذشت زمان و ورود بازیگران غیردولتی، عبور از فضای دولت‌محوری و نیز ورود نظام حقوق بشر بین‌المللی موضوعه به عرصه‌ی روابط بین‌المللی، مفهوم صلح از صرف فقدان جنگ فاصله گرفت. در ادبیات نویسندگان حقوق و علوم سیاسی، صلح واقعی به معنای نه تنها فقدان جنگ، بلکه وجود عدالت شد.

با این اوصاف پرسش اساسی که در این‌جا مطرح می‌شود این است که در چهارچوب منشور ملل متحد مفهوم عدالت چگونه است؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این پرسش مطرح می‌شود این است که نظام منشور ملل متحد علی‌رغم تحولات بسیار زیادی که از ابتدا تا به امروز پشت سر گذاشته است، ظرفیت لازم برای استقرار عدالت به عنوان مبنای صلح و اجرای آن در قالب‌هایی که در حقوق داخلی مورد پذیرش قرار گرفته است را ندارد. در واقع مفهوم عدالت در منشور ملل متحد در چهارچوب فقدان جنگ و اصل حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی تعریف می‌شود.

۲. ملاحظات اخلاقی

در تمام مراحل نگارش پژوهش حاضر، ضمن رعایت اصالت متون، صداقت و امانت‌داری رعایت شده است.

۳. مواد و روش‌ها

این تحقیق از نوع نظری بوده روش تحقیق به صورت توصیفی تحلیلی می‌باشد و روش جمع‌آوری اطلاعات بصورت کتابخانه‌ای است و با مراجعه به اسناد، کتب و مقالات صورت گرفته است.

۴. یافته‌ها

یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که، اقدامات ارکان سازمان در توسعه حقوق بشردوستانه و اهتمام در حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی از جمله مصادیقی است که رابطه اساسی بین مفهوم عدالت و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل را آشکار ساخته است. ارکان سازمان ملل متحد نظیر شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری در چهارچوب موازین عدالت و اصول حقوق بین‌الملل، همگام با توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل، گام‌های مؤثری برداشته‌اند. با این حال نمی‌توان منکر تبعیض در عملکرد این ارکان و فقدان مشروعیت اقدامات سازمان ملل متحد در برخی موارد شده، که این ناکارآمدی و بی‌عدالتی ریشه در جوان بودن یا کم‌تجربگی حقوق بین‌الملل و حقوق سازمان‌های بین‌المللی دارد. با این حال نگاه واقع‌گرایانه به عملکرد سازمان و توجه به سازوکار جامعه بین‌المللی و لحاظ کردن امکانات محدود سازمان در کنترل بحران‌های داخلی و بین‌المللی، اقدامات سازمان ملل متحد در راستای اصول و اهداف مندرج در منشور ملل متحد را می‌توان مرهون ارتقای جایگاه عدالت در نظام حقوق بین‌الملل معاصر دانست.

۵. بحث

۵-۱. پیشینه تحقیق

به طور خاص سیر مفهوم عدالت در چهارچوب منشور ملل متحد مورد توجه نویسندگان قرار نگرفته است اما، در برخی

۳-۵. اهمیت و ضرورت پژوهش

در هر نظام حقوقی، اصول مبنایی نقش اصلی را در تفسیر و تعیین حدود صلاحیت‌ها ایفا می‌کنند. در نظام منشور ملل متحد دو رکن بسیار مهم وجود دارد که در راستای اجرای صلاحیت‌های خود با اصل عدالت مواجه می‌شوند: یکی دیوان بین‌المللی دادگستری به عنوان نگهبان حقوق بین‌الملل و دیگری شورای امنیت ملل متحد به عنوان نگهبان صلح و امنیت بین‌المللی (که اصل عدالت نیز یکی از مبانی اصلی مفهوم صلح محسوب می‌شود).

در مواردی که حدود صلاحیت یا آثار آن در ارتباط با دیوان بین‌المللی دادگستری و یا شورای امنیت ملل متحد با سکوت، اجمال، تعارض یا تزامنی مواجه می‌شود، اصول مبنایی نقش مهمی در تفسیر و تعیین صلاحیت ایفا می‌کنند. اصل عدالت نیز یکی از اصول مبنایی منشور ملل متحد می‌باشد که برای تفسیر و تعیین حدود صلاحیت‌های ارکان ملل متحد و به طور خاص دیوان بین‌المللی دادگستری و شورای امنیت از اهمیت فراوانی برخوردار است.

۴-۵. محدودیت‌های پژوهش

با در نظر گرفتن متغیرهای پژوهش حاضر در ارتباط با محدودیت‌های تحقیق باید عنایت داشت که، مفهوم عدالت در نظام حقوق بین‌الملل در حوزه‌های مختلف از جمله حقوق بشر، حقوق بشردوستانه، حقوق بین‌الملل کیفری و... دارای چهارچوب مفهومی خاصی می‌باشد که بررسی همه این موضوعات در دایره‌ی موضوعات پژوهش حاضر قرار ندارد؛ بلکه صرفاً مفهوم عدالت و سیر تحولات آن در چهارچوب منشور ملل متحد مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

۵-۵. مفهوم عدالت در حقوق بین‌الملل

خاستگاه مفهوم عدالت در حقوق بین‌الملل مبتنی بر نگرش تعامل‌گرایانه و غیرتعامل‌گرایانه است. البته نباید این نگرش با مفهوم عدالت مبادله‌ای درآمیخته شود به طوری که عدالت مبادله‌ای ناشی از ضرورت تعامل بین تابعان حقوق است که در معاملات جلوه‌گر می‌شود. اما عدالت بین‌المللی، جنبه

موارد به صورت خاص، مفهوم عدالت یا آثار آن در برخی مقالات و در موضوعات خاص مورد بحث قرار گرفته است. در همین راستا می‌توانیم به مقاله «شورای امنیت سازمان ملل متحد و تأثیر آن در ایجاد امنیت و عدالت کیفری بین‌المللی» نوشته سید ام‌الدین حجازی و محمدعلی صلح‌چی اشاره کنیم. از نظر نویسندگان، عدالت و امنیت بین‌المللی حاکم بر جهان امروز را موضوعات مختلفی به چالش می‌کشد، معضلاتی نظیر تروریسم، نقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه، جنایت علیه بشریت، جنایات جنگی، سرکوب‌های خشن دولت‌های خودکامه و غیره همگی تأثیر بسزایی در نقض عدالت و امنیت کیفری جهانی ایفا می‌کنند که نیازمند اعاده وضعیت و مقابله و برخورد است. در این میان، نهادهای بین‌المللی نظیر شورای امنیت سازمان ملل متحد که از یک سو مورد اجماع جهانی باشند و نظریات و مصوبات آنها لازم‌الاجرا باشد و از سوی دیگر ابزار و قدرت مقابله با موضوعات نقض‌کننده امنیت و عدالت کیفری بین‌المللی را داشته باشند می‌تواند به عنوان یک راهکار متناسب تلقی گردد. در این پژوهش که به روش توصیفی و تحلیلی تهیه شده است، دریافتیم که شورای امنیت با استفاده از ابزارهایی نظیر نظریه مسئولیت حمایت و همینطور ظرفیت ارجاع پرونده‌های خاص به دیوان کیفری بین‌المللی و همینطور حق توسل به نیروی نظامی و انتساب آن به سازمان ملل که مورد اجماع کشورهای جهان می‌باشد، علیه مظاهر تهدیدکننده عدالت و امنیت کیفری بین‌المللی وارد عمل شده است که مصادیق آن در مجموع در پرونده‌های رواندا، یوگسلاوی و نظایر آن قابل لمس است (۱).

۲-۵. نوآوری تحقیق با عنایت به تحقیقات مشابه

همان‌طور که در قسمت قبل مشاهده شد، اغلب پژوهش‌های حاضر بر مفهوم صلح و عدالت در چهارچوب و موضوعات خاصی مانند شورای امنیت متمرکز هستند، حال آن‌که نوآوری پژوهش حاضر در تحلیل مفهوم عدالت در چهارچوب منشور ملل متحد می‌باشد.

بین‌المللی عدالت توزیعی به شمار می‌رود. این جنبه از عدالت توزیعی طی دو رویکرد متفاوت ولی با هدفی واحد، توسط فلاسفه حقوق بین‌الملل مورد بررسی قرار گرفته است.

رویکرد اول مبتنی بر نظر تعامل‌گرایان است، آنها عدالت بین‌المللی را ناظر به تعهدات بین دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی می‌دانند و بر این باورند، اصولی از عدالت توزیعی بین‌المللی که در بین دولت‌ها وجود دارد، تنها به دلیل نقشی است که این اصول در همکاری‌های مبتنی بر تعهدات مرزی دارا هستند. تعامل‌گرایان پدیداری مفهومی عدالت بین‌المللی را ناشی از تعهدات مرزی و تعاملات ناشی از آن می‌دانند. به زعم آنان دولت‌ها در پناه این عدالت به حل و فصل اختلافات ناشی از تعاملات مرزی مابین خود می‌پردازند (۲). برخلاف نظر تعامل‌گرایان دسته‌ای دیگر بر این باورند که عدالت توزیعی وجود دارد حتی اگر موضوع اختلافات مرزی وجود نداشته باشد (۲).

عدالت بین‌المللی در نظر غیرتعامل‌گرایان، سیطره‌ی مفهومی گسترده‌تری را داراست. عدالت توزیعی بین‌المللی آنگونه که مورد نظر تعامل‌گرایان است، مفهوم آن را محدود به تعاملات ناشی از تعهدات مرزی کرده و نمی‌توان توسعه‌ای برای عدالت بین‌المللی متصور شد، زیرا با پایان پذیرفتن دوره استعمارزدایی که اوج آن، سال‌های دهه ۶۰ میلادی بوده است، اختلاف‌های مرزی بین دولت‌های مستعمره نیز پایان یافت به طوری که امروزه جزء موضوعات پراهمیت جامعه بین‌المللی به شمار نمی‌آید. بنابراین افول چنین رویکردی بین دولت‌ها و پدیداری ضرورت‌های دیگری که جامعه بین‌المللی در عصر حاضر با آن روبه‌روست، عدالت بین‌المللی مورد نظر تعامل‌گرایان را به یک وضعیت انفعالی می‌رساند و موجب می‌گردد تا این مفهوم از پویایی بازماند و پرسشی را پدید می‌آورد که نقطه بن‌بستی در عدالت بین‌المللی است؛ عدالت بین‌المللی در نبود اختلافات ناشی از تعهدات مرزی بین دولت‌ها، چه نقشی در حقوق بین‌المللی داراست؟

پاسخ به این پرسش از منظر تعامل‌گرایانه امکان‌پذیر نیست. اما غیرتعامل‌گرایان طی اتخاذ رهیافت متفاوت، به این پرسش پاسخ داده‌اند.

غیرتعامل‌گرایان بر این باورند که عدالت بین‌المللی وجود دارد حتی اگر موضوع اختلافات مرزی در میان نباشد (۲). تسری مفهوم عدالت بین‌المللی به عرصه‌های فراتر از تعهدات مرزی تمام جنبه‌های حقوق بین‌الملل را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

نگرش غیرتعامل‌گرایان مبتنی بر نظریاتی مانند نظریه رالز است. جنبه‌ای از عدالت که رالز به شدت از آن دفاع می‌کند، تکلیف ذاتی عدالت نامیده می‌شود. او در نظریه خود بیان می‌دارد تعهد اخلاقی عمومی در این جهت عمل می‌نماید تا افراد را در دسترسی به نهادی عادلانه امیدوار سازد. حال اگر جنبه چنین تعهدی و نهادی شامل اجرای اصول عدالت توزیعی نیز متصور باشد، آنگاه عدالت توزیعی وابسته به واقعیتی تحت عنوان تعاملات همکارانه فی‌مابین دولت‌ها نیست. تکالیف مهم طبیعی عدالت احتمالاً مبتنی بر مسائل بنیادی‌تری هستند که شامل اصل برابری افراد است. بر اساس این اصل افراد حق زندگی در جوامعی که در آن از حقوق آنها حمایت می‌شود را دارا هستند (۲).

به نظر می‌رسد که نظریه رالز شروع حرکت مفهوم حقوق بشر در عرصه عدالت بین‌المللی است و مفهوم عدالت توزیعی با پشتوانه این نظریه از عرصه محدودی که تعامل‌گرایان بر آن قائل بودند، به عرصه‌های دیگر حقوق بین‌الملل گسترش یافته است.

حالت سومی نیز برای کارکرد مفهوم عدالت بین‌المللی بیان شده است. این حالت عدالت بین‌المللی را به عنوان عاملی در جهت کاهش نابرابری به شمار آورده است.

چارلز بیتز شکل کامل‌تری از نظریات تعامل‌گرایان و غیرتعامل‌گرایان را بیان کرده است. او ضمن آن که می‌پذیرد عدالت توزیعی که در تعهدات مرزی اعمال می‌شود برای تعامل‌های جهانی کافی است، باور دارد که عدالت ایجاب می‌نماید تا بازتوزیع منابع بین‌المللی صورت گیرد؛ حتی اگر تعامل‌های نشأت گرفته از تعهدات مرزی بین دولت‌ها وجود نداشته باشد. زیرا این عمل برای بهبود منافع بین افراد در کشورهای مختلف صورت می‌پذیرد (۲).

سیاسی به عنوان حقوق نسل اول مورد توجه قرار گرفته بود (۲).

۵-۶. عدالت به مثابه اصل حاکم بر منشور ملل متحد

از منظر فلاسفه نخستین مفهومی که از عدالت مورد توجه واقع می‌شود، عدالت به معنای برابری است. بند ۱ ماده ۲ منشور ملل متحد اصل برابری حاکمیت اعضا را بیان می‌دارد: «سازمان بر مبنای اصل برابری حاکمیت کلیه اعضای آن قرار دارد». اصل برابری حاکمیت دولت‌ها در اصل (VII) اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل تعریف شده است (۵).

اصل فوق به مثابه یک اصل حقوقی است که ساختار جامعه بین‌المللی بر آن استوار است؛ گرچه اعضا به‌رغم برابری حقوقی گاهی حقوق و تکالیف نابرابر دارند، اما عملکرد ارکان ملل متحد به ویژه شورای امنیت، نابرابری را آشکار می‌سازد که در پس حجاب تکالیف نابرابر وجود دارد.

برابری در جامعه بین‌المللی، بیانی از همگرایی ملت‌ها به عنوان ضرورتی برای حیات در جامعه بین‌المللی است. البته این موضوع نمی‌تواند خدشه‌ای به مفهوم عدالت بین‌المللی وارد سازد، مشروط به این امر که عدالت به مفهوم حقوق بین‌المللی آن را منبعث از اندیشه‌های عصر روشنگری بدانیم. اگر گفته شود دیرزمانی خانواده ملت‌ها تقریباً همگون و یکپارچه بوده است، زمانی که اعضای آن صاحب میراث عقیدتی و مذهبی مشترک بودند و درباره واقعیات اجتماعی - اقتصادی، دیدگاه مشترکی داشتند و به اقتصاد مبتنی بر داد و ستد با رقابت کاملاً آزاد مجهز بودند. البته خاستگاه مفهوم برابری در حقوق بین‌الملل پس از صلح وستفالی مقارن با توسعه مفهوم حق، در خانواده ملل اروپایی و جامعه بین‌المللی محدود به کشورهای اروپایی موردنظر است (۳). به طوری که معاهده وستفالی نظام بین‌المللی مبتنی بر کشورهای مستقل پدید آورد که هیچ یک از آنها پذیرای سیطره دیگری نبود؛ اما صرفاً دولت‌های اروپایی از چنین وضعی برخوردار بودند (۳).

کشورهای اروپایی در تعامل با سایر دولت‌ها دو رویکرد اتخاذ کرده بودند:

نگاه بیتز پیرامون عدالت بین‌المللی حول محور نقش آن در تعامل بین دولت‌ها نیست، بلکه آن را تحت عنوان یک ضرورت برای جامعه بین‌المللی و روابط بین دولت‌ها به شمار می‌آورد. افزون بر آنچه در باب عدالت بین‌المللی بیان شد مفهوم عدالت در حقوق بین‌الملل از منظر حقوق بشر قابل تأمل است. بخشی از حقوق بشر که به توزیع منابع اختصاص می‌یابد (مانند حقوق اقتصادی) و آن حقوقی که بعد از حق حیات مورد توجه است از مهمترین موضوعات مورد بحث حقوق بشر فردی محسوب می‌شوند (۳).

فعالان حقوق بشر غالباً به مسائلی می‌پردازند که ناظر به آزادی اجتماعات، کار، بهداشت و زندگی افرادی که در شرایط بسیار بد به سر می‌برند و نظایر اینهاست. عده‌ای نیز به یک شکل آرمانی برای توزیع عادلانه منابع و ثروت‌ها بین دولت‌ها و ملت‌ها قائل هستند (۲).

گرچه دستیابی به یک نظر واحد در بین دولت‌ها پیرامون عناصری که در حقوق بشر به آن می‌پردازند وجود ندارد، اما آثاری که عدالت توزیعی به شکل فراملی و بین‌المللی با توجه به مفاهیم حقوق بشر بر توزیع عادلانه منابع در تعامل بین دولت‌های ثروتمند و ضعیف دارد، با گذر زمان در حال توسعه است (۴).

در تئوری حقوق بشر اختلاف بنیادی پیرامون حقوق مربوط به عدالت توزیعی وجود دارد، بیشتر این اختلافات مبنی بر این است که آیا حقوق مربوط به عدالت توزیعی قسمتی از عدالت فراملی به شمار می‌آید و آیا دولت‌ها باید در توزیع منابع داخلی خود استانداردهایی از عدالت را رعایت نمایند (۲).

طی سال‌های جنگ سرد و مقارن با خشونت‌هایی که در دهه هفتاد جهان با آن مواجه بود، همچنین اوج‌گیری نابرابری‌ها بین کشورهای شمال و جنوب، مفهوم عدالت را در پرتو حقوق بشر را تحت تأثیر قرار داد (۲)؛ به طوری که برخی از ملت‌ها افزون بر حقوق مدنی و سیاسی دل‌مشغولی‌هایی در زمینه حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پیدا کردند. متعاقب آن بسیاری از مفاهیم عدالت توزیعی که در تعامل با حقوق بشر فردی طرح می‌شد، حول محور حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی توسعه یافت همانطور که در چهارچوب حقوق مدنی و

در قرون هفدهم و هجدهم، واژه برابری مفهومی مستقل نداشت و با مفاهیم دیگر مانند استقلال و حاکمیت آمیخته بود؛ این واژه در قرن بیستم مفهومی مستقل از حاکمیت و استقلال یافت (۸).

«برابری به مفهوم مشارکت کشورها، اعم از کوچک و بزرگ، در تنظیم روابط چندجانبه، یا در اداره سازمان‌های بین‌المللی، به عنوان موجوداتی برابر است» (۹).

مفهوم واژه برابری در قرن بیستم، به عدالت بسیار نزدیک شده است. حاکمیت و استقلال نتیجه منطقی عدالت به مفهوم برابری به شمار می‌آیند. طی تعبیر اخیر از مفهوم برابری به لحاظ محوریت عدالت، تعادلی در روابط بین‌الملل پدید می‌آید که دولت ضعیف دیگر تنشی به واسطه پیمانی که با دولت‌های قوی منعقد می‌نماید احساس نمی‌کند و از طرفی دولت قوی به لحاظ پرهیز از خدشه‌دار شدن مشروعیتش خویش را ملتزم به برابری می‌داند.

در زیر به برخی از موارد مشهود نابرابری که به پشتوانه اصل برابری و برخی اصول دیگر مندرج در منشور مشروعیت یافته‌اند را می‌توان اشاره کرد: اول، عضویت دائمی پنج عضو شورای امنیت که نمادی از تبعیض را در نظام ملل متحد می‌رساند. دوم، حق وتو (امتیاز ویژه‌ای) که مختص پنج عضو دائم شورای امنیت است. سوم، لازم‌الاجرا شدن منشور ملل متحد موکول به تصویب این پنج عضو بوده است. چهارم، تعلیق عضویت و اخراج اعضا و از آن مهم‌تر مجازات‌های نظامی که طی فصل هفتم انجام می‌شود، باید توسط پنج عضو دائم شورای امنیت صورت گیرد. پنجم، اعضای دائم در قالب توزیعی نابرابر در ارکان ملل متحد و برخی کمیسیون‌های مجمع عمومی حضور یافته‌اند.

تحلیل موارد فوق ما را به سمت یک نگرش رهنمون می‌سازد و آن اختیار بی‌حد و حصر شورای امنیت است که تحت عنوان صلاحیت نامحدود این رکن، با پشتوانه صلح و امنیت بین‌المللی پدیدار گردیده است.

به تعبیر آنتونیو کاسسه: «این پنج عضو در کمال آزادی و بدون آن که مجازات شوند، می‌توانند منشور ملل متحد را زیر پا نهاده و به زور متوسل شوند» (۳). البته این منظر موضوع

نخست، در مقابل سرزمین‌هایی که به شکل کشور به شمار می‌آمدند، که نسبت به آنها نظام کاپیتولاسیونی اعمال می‌کردند؛

دوم، کشورهایی که فاقد حاکمیت متمرکز بودند که نسبت به آنها طمع ورزیده و آنها را زیر سلطه استعماری خود درمی‌آوردند (۳).

این روند ادامه یافت تا آن که در آستانه پایان یافتن جنگ جهانی دوم در سال (۱۹۴۵) جامعه بین‌المللی رفته‌رفته یکپارچگی خود را از دست داد و با تقسیم‌بندی جهان به بلوک شرق و غرب و کشورهای در حال توسعه، یکپارچگی فرهنگی و عقیدتی دولت‌ها درهم شکست و جامعه بین‌المللی به گروه‌های مختلفی از دولت‌ها تقسیم گردید (۳).

تحلیل برابری مستلزم ارائه تقسیم‌بندی برای مفاهیم آن است؛ به‌طوری که هرگاه برابری در قالب تحلیلی ارگانیک موردنظر باشد، بتوان نتیجه سودمندی از آن به‌دست آورد. تفکیکی که در تحلیل ارگانیک منشور برای برابری ارائه می‌شود شامل دو دسته است نخست برابری واقعی، دوم برابری حقوقی. این تقسیم‌بندی توسط دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری در قضیه مهاجران آلمانی مقیم لهستان مورد توجه قرار گرفت و تفسیری برای آن ارائه گردید.

در مرحله اول دیوان بیان می‌دارد: «در صورت فقدان تبعیض در قانون، برابری واقعی به مثابه برابری حقوقی از وضوح کافی برخوردار است» (۶). آنگاه تفسیری در این خصوص ارائه می‌کند: «برابری حقوقی مانع از پدید آمدن هرگونه تبعیض می‌شود. در حالی که برابری حقوق ممکن است ضرورتی را پدید آورد که طی آن رفتار نابرابر برای نیل به برقراری تعادل فی‌مابین وضعیت‌های متفاوت، صورت گیرد» (۶). بدین ترتیب برابری واقعی عبارتست از؛ برابری دولت‌ها بدون در نظر گرفتن مواردی که در قانون آنها را از هم متمایز می‌سازد و برابری حقوقی زاییده برابری است که در قالب حقوق برایشان مقرر گردیده است.

عده‌ای برابری را مترادف با برابری حاکمیت دانسته‌اند؛ عده‌ای دیگر آن را معادل استقلال به شمار آورده‌اند و یا آن را نتیجه منطقی استقلال به شمار آورده‌اند (۷).

می‌دارد: «سازمان بر مبنای اصل تساوی حاکمیت کلیه اعضای آن قرار دارد.»

از موارد فوق این گونه مستفاد می‌شود که نظم بین‌المللی در گرو مفهوم تساوی حاکمیت‌هاست.

بند ۴ ماده ۲ به منع توسل به زور اشاره کرده است و به دنبال آن در بند ۷ از همین ماده بیانی آشکار از عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها را عرضه می‌دارد: «هیچ یک از مقررات مندرج در منشور، ملل متحد را مجاز نمی‌دارد در اموری که اساساً در قلمرو صلاحیت داخلی کشورها قرار دارد دخالت نماید و اعضا را نیز ملزم نمی‌کند که چنین مسائلی را برای حل و فصل تابع مقررات این منشور قرار دهند...»

علاوه بر عناصری که به حاکمیت مرتبط می‌شوند، عاملی دیگر که در برقراری نظم بین‌المللی در کنار عدالت موردنظر است، حقوق بشر و عناصر پیرامون آن است (۳).

وقتی با موضوعاتی از قبیل نقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه مواجه می‌شویم صورتی دیگر از نظم پدید می‌آید، در این مختصات نظم و عدالت توأماً مورد نظر است. تأکیدی که در منشور ملل متحد نسبت به حقوق بشر شده است (۳)، ما را به سمت نگاه جدیدی در خصوص یگانگی نظم و عدالت (در حوزه حقوق بشر) در نظام ملل متحد رهنمون می‌سازد. در این رهیافت اجرای عدالت، بیانگر استقرار نظم بوده، به طوری که نیروهای ملل متحد در راستای اجرای عدالت، نظم را نیز توأماً پدیدار می‌سازند. این رویکرد در جهت حفظ مقام و منزلت بشریت است، نه خدشه‌دار کردن حاکمیت و مداخله در امور داخلی دولت‌ها.

۵-۸. آثار عدالت در نظام ملل متحد

در این گفتار به بررسی آثار اصل برابری در ارگان‌های سازمان ملل متحد پرداخته شده است.

۵-۸-۱. اصل برابری و تصمیم‌گیری در مجمع عمومی

برابری حقوقی چهار نتیجه مهم دارد؛ مطابق نظر اوپنهایم چهار قاعده از اصل برابری حاکمیت‌ها ناشی می‌شود:

بحث‌هایی است که در ادبیات دولت‌های در حال توسعه رواج یافته و موجد تحولاتی در کارکرد مجمع عمومی شد؛ نظیر قطعنامه اتحاد صلح.

۵-۷. عدالت به مثابه نظم در منشور ملل متحد

منشور ملل متحد شامل اصول و قواعدی است که به طور صریح مدافع نظم است؛ اصل منع توسل به زور و اصل عدم مداخله، از اصولی هستند که وجود آنها مبتنی بر نظم است (۳). به همین ترتیب برخی اصول دیگر نیز بر لزوم حفظ عدالت و جلوگیری از به مخاطره افتادن آن تأکید کرده‌اند.

رویکرد دوگانه‌ای که در منشور پیرامون نظم و عدالت دیده می‌شود، مباحث پیچیده‌ای را پدید آورده است. این مباحث مبتنی بر این پرسش است که آیا حقی برای ملل متحد در خصوص مداخله در امور داخلی دولت‌ها، زمانی که عدالت به مخاطره می‌افتد وجود دارد (۳)؟

اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها یکی از نمادهای آشکار نظم در نظام ملل متحد است؛ به طوری که خدشه‌دار شدن این اصل بنیادین حقوق بین‌الملل و منشور ملل متحد، برهم‌زننده نظم تلقی گردیده و به مخاطره افتادن صلح و امنیت بین‌المللی و عدالت را در پی خواهد داشت.

بند ۴ ماده ۲ مقرر می‌دارد: «کلیه اعضا در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور یا استفاده از آن بر ضد تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری، یا از هر روش دیگر که با مقاصد ملل متحد مبیانت داشته باشد، خودداری خواهند نمود.»

اصل منع توسل به زور نشأت گرفته از عنصر بنیادی حاکمیت است، تمام عناصری که مربوط به نظم در روابط بین‌الملل می‌باشند، حول محور حاکمیت چرخش می‌نمایند. اصل تساوی حاکمیت، اصل عدم مداخله، اصل منع توسل به زور و اصل خودمختاری همگی به پشتوانه حاکمیت ادامه حیات می‌دهند، و این نشأت گرفته از جایگاه ویژه‌ای است که حاکمیت در نظر بنیان‌گذاران ملل متحد داشته است.

بند ۲ ماده ۱ به احترام به اصل تساوی حقوق و خودمختاری ملل تأکید می‌نماید و به دنبال آن در بند ۱ ماده ۲ مقرر

ژوبر بیان داشت: «وقتی ما سخن از اهلیت حقوقی برابر می‌نماییم، بدین مفهوم است که هیچ تمایزی بین تابعان حقوق، آنهایی که در اعمال و اجرای حقوق و تکالیف در برابر یکدیگر قرار دارند موجود نیست.»

توضیح این که برابری در این منظر یعنی حق یک فرد و یا یک تابع حقوق - که می‌تواند تابع حقوق بین‌الملل یعنی دولت‌ها نیز باشد - برای طرف مقابلش به طور مساوی مورد احترام قرار گرفته و این در صورتی است که فرد دیگر یا تابع دیگر به تکالیف خویش عمل نماید. یعنی حق طرف مقابل را مورد احترام قرار دهد. در این مفهوم، تساوی به معنای احترام برابر طرفین نسبت به حقوق یکدیگر است (۱۱). اصل نسبی بودن معاهدات از مفهوم مخالف این نظر استنباط می‌گردد. در پرتو این اصل، حقوق معاهدات بین‌الملل فقط برای دولت‌های امضاءکننده آن الزام‌آورند و تصمیمات نهادهای بین‌المللی نمی‌توانند دولتی را که عضو آن نهاد نبوده و یا نماینده آن آراء مخالف به آن تصمیمات داده‌اند را ملزم نماید. مطابق نظر رئیس دومین کنفرانس صلح لاهه در سال ۱۹۰۷، نخستین اصل هر کنفرانس اتفاق آراء در آن است. اتفاق آراء، مبنای هر تفاهم سیاسی در یک کنفرانس بین‌المللی است، که نمایندگان دولت‌های مختلف با حاکمیت‌های برابر در آن شرکت دارند. هیچ نماینده‌ای حق پذیرش تصمیمات اکثریت - که برخلاف اراده دولت آن نماینده است - را ندارد.

از منظر تساوی حاکمیت‌ها، همه دولت‌ها دارای ارزش برابرند. اراده یک دولت به اندازه اراده دولت دیگر ارزشمند است. قدرت، اهمیت چندانی برای حاکمیت‌ها از این دیدگاه ندارد، در تمام کنفرانس‌هایی که پیش از ۱۹۱۹ برگزار گردید، اتفاق آراء مورد پذیرش واقع شده، گرچه قدرت‌های بزرگ همیشه موقعیت‌های ویژه‌ای را در جهت کنترل و تأمین منافع خود تضمین کرده بودند. مطابق این شیوه، اتفاق آراء به عنوان یک قاعده کارآمد در جامعه ملل پذیرفته شده بود. دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی بر قاعده اتفاق آراء تأکید به عمل آورده بود. دیوان اشعار داشت که قاعده اتفاق آراء قاعده‌ای مطابق با سنت تغییرناپذیر تمام کنفرانس‌های دیپلماتیک است و این قاعده ماهیتاً و حتی ضرورتاً قابل اعمال در چنین نهادهای بین

نخست آنکه هر دولتی حق رأی دارد اما تنها یک رأی؛ معهدا نباید وضعیت دولت‌های اوکراین و روسیه سفید (بلاروس) که دولت‌های عضو کشور فدرال اتحاد جماهیر شوروی سابق بودند را فراموش نمود. این دو دولت در پی فشار استالین برای استفاده از دو رأی آنها جهت ایجاد تعادل میان بلوک‌های موجود در سازمان ملل متحد، با یک توافق سیاسی به عضویت کامل سازمان ملل متحد درآمدند (۱۰).

قاعده دوم، که نتیجه حقوقی اصل تساوی حاکمیت‌هاست و نه نتیجه سیاسی آن، که رأی ضعیف‌ترین و کوچک‌ترین دولت‌ها ارزشی برابر با رأی بزرگ‌ترین و قدرتمندترین دولت‌ها دارد؛ مگر آنکه در خصوص آن توافق دیگری صورت گرفته باشد.

سومین نتیجه اصل تساوی حاکمیت‌ها، نتیجه‌ای است که از قاعده معروف (Par in parem non habet imperium) (قدرت‌های برابر را بر یکدیگر سلطه‌ای نیست) نشأت گرفته است. این قاعده بیان می‌دارد که فرد بر همگنان خود برتری ندارد. بدین ترتیب هیچ دولتی حق اعمال صلاحیت بر دولت دیگر را ندارد؛ گرچه دولت‌ها می‌توانند علیه دولت دیگر در محاکم خارجی طرح دعوا کند. اما آنها براساس قانون در آنجا تحت تعقیب واقع نمی‌شوند، مگر آنکه آن دولت‌ها به طور ارادی صلاحیت دادگاه مورد رضایت خود را پذیرفته باشد.

چهارمین نتیجه اصل برابری حاکمیت دولت‌ها آن است که دادگاه‌های یک کشور نمی‌توانند اعتبار یا قانونی بودن اقدامات رسمی دولت حاکم دیگری را زیر سؤال ببرند (۱۱).

لازم به ذکر است که برخلاف شورای امنیت، مجمع عمومی نظیر مجمع جامعه ملل بر مبنای اصل تساوی سازماندهی شده و همه اعضا حق مساوی در نظام نمایندگی در سازمان ملل متحد داشتند. فرصت‌های برابر مشارکت در تصمیمات سازمان و قدرت اعمال آراء برابر یعنی هر دولت یک رأی (۱۱).

۵-۸-۲. اتفاق آراء

سؤالات اساسی در تفسیر مفهومی برابری، مانند برابری اهلیت اجرای حق وجود دارد. برابری از منظر توانایی برابر اعمال حق، به مفهومی متمایز از مفاهیم دیگر برابری است. همان‌گونه که

الدول نظیر شورای جامعه ملل می‌باشد (۱۲). بدین ترتیب می‌توان اتفاق آراء را جلوه واقعی اصل تساوی حاکمیت‌ها نامید.

۵-۸-۳. تصمیم‌گیری با اکثریت آراء

سازمان‌های بین‌المللی عموماً پس از جنگ جهانی دوم، روش تصمیم‌گیری با اکثریت آراء را پذیرفته‌اند، در سازمان ملل متحد نیز وضع به همین منوال است. در روش اکثریت آراء، اصل برابری دولت‌ها حفظ گردیده است به‌طوری که در این روش هر دولت یک رأی دارد (۱۰). ماده ۱۸ منشور ملل متحد مقرر می‌دارد: «هر عضو مجمع عمومی دارای یک رأی خواهد بود...» تفاوت این شیوه با روش اتفاق آراء آنست که، در روش اتفاق آراء میزان آراء به نحوی است که اکثریت، فاقد اهمیت است. حتی یک رأی، موجب عدم اتخاذ تصمیم می‌گردد؛ و هر دولت به تنهایی حق وتو دارد. در روش‌های غیر از اتفاق آراء وضع بدین منوال نیست، به‌طوری که با حفظ اصل برابری (هر دولت - یک رأی)، اتخاذ تصمیم توسط سازمان به سهولت عملی می‌گردد (۱۰). اتخاذ تصمیم در سازمان ملل متحد براساس اکثریت‌های متفاوت شکل می‌گیرد، اکثریت‌ها بر حسب اهمیت تصمیم‌های اتخاذ شده با یکدیگر متفاوتند به‌طوری که از اکثریت ساده شروع شده و می‌تواند تا اکثریت چهار پنجم دولت‌های عضو پیش رود (۱۰). در خصوص مجمع عمومی لازم به ذکر است که در مورد مسائل مهم، تصمیمات مجمع عمومی با اکثریت دو سوم اعضای حاضر و رأی‌دهنده اتخاذ خواهد شد (۱۳).

آنچه که در شیوه تصمیم‌گیری مجمع عمومی اهمیت دارد، مربوط به تساوی حاکمیت‌هاست. به بیان دیگر در شیوه اتخاذ آراء در مجمع عمومی، تساوی قدرت رأی کلیه اعضا حفظ می‌شود، که بیانی از اصل تساوی حاکمیت‌ها است، اعضای مجمع از بزرگ تا کوچک، قدرتمند و ضعیف از قدرت رأی برابر برخوردارند، لازم به ذکر است در این شیوه بلوک‌بندی‌های متفاوتی شکل می‌گیرد مثلاً بلوک کشورهای آفریقایی، بلوک کشورهای آسیایی و... بلوک‌بندی برای افزایش قدرت سیاسی کشورهای در حال توسعه و یا به عبارت

دیگر افزایش قدرت دولت‌های غیرقدرتمند در سازمان ملل متحد است (۱۳).

«این بلوک‌بندی‌ها سبب می‌شود که تعداد محدودی از کشورها با تجمع در یک دسته‌بندی خاص، نفوذ و قدرت سیاسی خود را تا حد زیادی افزایش دهند؛ به‌طوری که تناسبی با قدرت حقیقی آن نداشته باشد. به همین دلیل کشورهای غربی خصوصاً ایالات متحد آمریکا، مجمع عمومی را مرکز «دیکتاتوری اکثریت» می‌دانند، زیرا کشورهای جهان سوم با تجمع خود در یک بلوک سیاسی خاص، می‌توانند به قدرت رأی خود افزوده و اقدام به صدور قطعنامه‌هایی کنند (۱۳)»

مجمع عمومی که مرکب از نمایندگان همه دولت‌های عضو است؛ با توجه به اختیاراتی که موجب منشور دارا شده، از نفوذ قابل ملاحظه‌ای برخوردار گردیده، نفوذ مجمع عمومی در افکار عمومی به حدی است که عده‌ای آن را «مظهر وجدان جهانی» نامیده‌اند (۱۳).

با اختیارات وسیعی که مجمع عمومی از آن برخوردار گردیده است، اما قطعنامه‌های آن اغلب جنبه توصیه‌آمیز دارد و این رکن عموماً به وضع قوانین الزام‌آور نمی‌پردازد (۱۳).

اصل برابری دولت‌ها، در اتخاذ تصمیم سازمان ملل متحد همیشه به ترتیب مذکور که در اکثریت آراء در مجمع عمومی بیان شده است، اعمال نمی‌شود، نابرابری‌های واقعی در این خصوص حائز اهمیت است. گاهی در اکثریت آراء پیش‌بینی شده وجود آراء برخی دولت‌ها ضروری است به‌طوری که بدون وجود رأی یک دولت یا دولت‌هایی خاص اتخاذ تصمیم امکان‌پذیر نیست؛ در این مورد می‌توان به اصطلاحات منشور مندرج در ماده ۱۰۸ منشور اشاره کرد. این ماده مقرر می‌دارد: «اطلاعاتی که در این منشور به عمل آید زمانی برای تمام اعضاء ملل متحد لازم‌الاجرا خواهد شد که به موجب رأی دو سوم اعضاء مجمع عمومی مورد قبول قرار گیرد و توسط دو سوم اعضای ملل متحد که شامل کلیه اعضاء دائم شورای امنیت باشد، بر طبق قوانین اساسی آنها به تصویب رسیده باشد» (۱۴).

بر اساس ماده فوق آرای موافق پنج عضو دائم شورای امنیت، در میان آرای اکثریت دو سوم دولت‌های عضو ضروری است. به نظر می‌رسد در غیر مواردی که در اکثریت آراء، وجود آرای پنج عضو دائم شورای امنیت حتمی و ضروری نباشد مشکلاتی پدید می‌آید، مهم‌ترین مشکلی که پدید می‌آید تعارض اکثریت آراء، با «قدرت» است. به‌طوری که در صورتی که اکثریت آراء واجد رأی موافق پنج عضو دائم نباشد، تقریباً فاقد اثر است. این موضوع تعارض میان «قدرت» و «تعداد» را پدید آورده است (۱۵).

با توجه به موارد فوق می‌توان خدشه وارد شدن به اصل تساوی حاکمیت‌ها را در عمل مشاهده کرد، همانگونه که از عبارات فوق به نظر می‌رسد، دولت‌های در حال توسعه هرچند می‌توانند اکثریت را در مجمع عمومی از آن خود نمایند، اما این تصمیمات همانگونه بیان شد نمی‌توانند ویژگی جهانی یافته و توسط کلیه دولت‌های عضو اجرا شوند، واقعیت حاکی از آن است که اکثر این تصمیمات بدون اجرا باقی مانده‌اند. دولت‌های کشورهای در حال توسعه، تصمیماتی مهم در جهت ایجاد نظم حقوقی بین‌المللی اتخاذ کرده‌اند. اما این تصمیمات به علت مخالفت کشورهای توسعه‌یافته به اجرا درنیامده و یا غالباً متروک مانده‌اند.

در این خصوص توجه به نظر یکی از قضات دیوان بین‌المللی دادگستری بیانگر ماهیت واقعی و عملی اکثریت آراء در سازمان ملل متحد است.

قاضی بجای می‌گوید: «قدرت مادی قدرت عددی (اکثریت) را مؤاخذ می‌کند و به جهانی شدن هنجارهای ناشی از کارهای نهادهای بین‌المللی اعتراض می‌نمایند» (۱۵).

۵-۸-۴. تصمیم‌گیری از طریق کنسانسوس

یکی از آیین‌های تصمیم‌گیری در مجمع عمومی سازمان ملل متحد روش کنسانسوس است، این روش که روش نسبتاً جدیدی است در جهت ایجاد تعادل میان اکثریت مادی یا قدرت مادی و اکثریت عددی دولت‌های در حال توسعه است. آیین کنسانسوس از دهه شصت میلادی در سازمان مورد توجه واقع شد، وقتی که اتحاد شوروی سابق و فرانسه از پرداخت

هزینه‌های عملیات حفظ صلح - که در کنگو و خاورمیانه متحمل شده بودند - امتناع کردند، در این خصوص مجمع عمومی از دیوان بین‌المللی دادگستری تقاضای نظریه مشورتی کرد. دیوان هزینه‌های عملیات حفظ صلح را جزئی از هزینه‌های سازمان اعلام کرد و با این حال چون نظریه مشورتی دیوان الزام‌آور نیست، شوروی و فرانسه از پرداخت هزینه‌ها امتناع کردند؛ از طرفی طبق ماده ۱۹ منشور دولتی که سهمیه خود را پرداخت ننماید تحت شرایطی از حق رأی در مجمع محروم می‌گردد؛ عدم مشارکت دولت‌های فرانسه و اتحاد شوروی سابق در روند اتخاذ تصمیمات مجمع، موجب بروز مشکلاتی گردید تا آنکه مجمع عمومی برای حل این مشکل در اجلاس نوزدهم از «آیین گریز از مشکل» استفاده کرد؛ به طوری که تصمیمات در خارج از جلسات رسمی مجمع عمومی اتخاذ می‌گردید و رأی‌گیری در دفتر رئیس مجمع عمومی انجام می‌شد؛ پس از انجام این مراحل در واقع اتخاذ تصمیم به پایان رسیده بود فقط باید در جلسه رسمی مجمع عمومی رسمیت می‌یافت. برای رسمیت یافتن تصمیم، رئیس مجمع عمومی نتیجه را در جلسه رسمی مجمع عمومی اعلام می‌کرد و چون از قبل همه اعضاء نسبت به آن آگاهی داشتند؛ دیگر مخالفتی اعلام نمی‌شد و تصمیم اتخاذ می‌گردد، این شیوه آغازگر اتخاذ تصمیم در مجمع عمومی از طریق کنسانسوس گردید (۱۴). کنسانسوس که روشی مبتنی بر مذاکره است تنها باید منجر به عدم مخالفت گردد، بدون آنکه نیازمند اعلام موافقت باشد، این تصمیم که در آن رأی‌گیری رسمی وجود ندارد در چارچوب یک توافق بین دولت‌ها به اصل برابری دولت‌ها نزدیک است. دولت‌ها در این شیوه اتخاذ تصمیم به سهولت به اجماع می‌رسند، این روش با اتفاق آراء متفاوت است، زیرا در آن حق وتویی برای دولت‌ها منظور نگردیده است. در کنسانسوس اگر دولتی رأی مخالف یا ممتنع بدهد، به جای کنسانسوس از روش اکثریت آراء اتخاذ تصمیم می‌گردد (۱۴).

به نظر می‌رسد در شیوه اتخاذ تصمیم به شیوه کنسانسوس هماهنگی و همسویی قابل ملاحظه‌ای بین دولت‌های در حال توسعه و دولت‌های توسعه نیافته وجود دارد. بدین ترتیب

احتمال مخدوش گردیدن اصل تساوی حاکمیت‌ها با اعمال وتوی قدرت‌های بزرگ و یا «اکثریت عددی» دولت‌های در حال توسعه به میان نمی‌آید.

۵-۸-۵. اصل برابری و اتخاذ تصمیم در شورای امنیت

لزوم پیش‌بینی رأی مثبت از جانب پنج عضو دائم شورای امنیت مسأله مهم و جنجال‌برانگیز «حق وتو» را مطرح می‌کند. «حق وتو» در واقع اختیاری است که طبق آن هر یک از اعضا دائم شورای امنیت می‌تواند با رأی منفی خود از اخذ هرگونه تصمیمی در مورد مسائل ماهوی جلوگیری نماید. البته بر این وتوی رسمی باید «وتو» غیررسمی را هم اضافه نمود که اعضا دائم شورای امنیت در جلسات خصوصی خود از آن استفاده می‌کنند، که از آن جمله وتوی غیررسمی چین در مورد انتخاب مجدد کورت والد‌هایم به سمت دبیرکل سازمان ملل متحد می‌باشد (۱۶).

از لحاظ نظری شناخت حق وتو برای تعداد اندکی از کشورها با اصل «برابری دولت‌ها» و نتیجه آن یعنی «یک دولت یک رأی» مغایرت دارد. بنابراین قابل انتقاد می‌باشد. این انتقاد حتی اعتراض به وجود چنین حقی از سوی برخی از دولت‌ها مطرح شده است.

کمیته ویژه منشور ملل متحد هم در گزارش خود به چهل و هفتمین اجلاس مجمع عمومی اعتراض به «حق وتو» از سوی برخی دولت‌ها را مطرح کرده است.

اگرچه «حق وتو» به گونه‌ای نشان از برتری قدرت‌های بزرگ ایجادکننده سازمان ملل متحد می‌باشد، اما به نظر می‌رسد که تعادلی را نیز میان این قدرت‌ها برقرار کرده باشد. تعادلی که لازمه پیشگیری از بروز مخاصمات گسترده و حتی تهدیدکننده حیات جامعه بین‌المللی است. به دیگر سخن چنین تعادلی تضمینی برای کلیه اعضای سازمان ملل متحد جهت اجتناب از یک درگیری فراگیر و خطرناک می‌باشد. از سوی دیگر، اگر چنین حقی پیش‌بینی نمی‌شد و شیوه تصمیم‌گیری اکثریت در شورای امنیت اعمال می‌شد در این صورت ممکن بود اکثریت اعضای شورا علیرضا مخالفت یک یا چند عضو دائم، تصمیمی را در مسائل ماهوی از جمله مداخله

نظامی اتخاذ نمایند. آیا چنین تصمیمی می‌توانست کمکی به تحقق هدف اصلی سازمان که همانا حفظ صلح و امنیت جهانی باشد نماید و جهان را از غوطه‌ور شدن در ورطه یک درگیری فراگیر و خطرناک بازدارد؟ همچنین اگر اصل برابری دولت‌ها را در شورا بپذیریم در این صورت باید به فرجام تصمیماتی که مخالف نظر یک یا چند عضو دائم آن رکن اتخاذ می‌شوند نیز اندیشید. برای مثال اگر یک عضو دائم بتواند اکثریت اعضای شورای امنیت را با خود همراه کند و علیرغم مخالفت چهار عضو دیگر تصمیمی را اتخاذ کند چه وضعیتی پیش خواهد آمد. به این دلایل است که «منشور بی عملی سازمان (ملل) در انجام وظایف و مسئولیت‌هایش در یک بحران مشخص را بر عمل آن که ممکن است سازمان ملل متحد را رو در روی یکی از پنج عضو دائم قرار دهد، ترجیح می‌دهد» (۱۶). مهم‌ترین انتقاد وارد به حق وتو پیش‌بینی آن برای تعداد اندکی از دولت‌هاست. به نظر نمی‌رسد که چنین انتقادی مبنای محکمی داشته باشد. جامعه بین‌المللی با پیش‌بینی شیوه تصمیم‌گیری به اتفاق آرا یا در واقع شناخت حق وتو برای کلیه دولت‌ها در عصر کنگره‌ها، کنفرانس‌ها و حتی در جامعه ملل، هرگز نتوانست تجربه موفق کسب کند. به نظر می‌رسد که باید از اعضای دائم شورای امنیت خواست در راستای اجرای تعهدات خود با حسن‌نیت که یکی از اصول سازمان ملل متحد است، از سوءاستفاده از «حق وتو» خودداری نمایند. دولت‌های دیگر هم باید با افشا و اعتراض به سوءاستفاده‌ها از فشار افکار عمومی بین‌المللی برای جلوگیری از استفاده بی‌مورد از آن بهره‌برند. قدر مسلم این است که این راه حل قطعی محسوب نمی‌شود. عدم سوءاستفاده از «حق وتو» در درجه اول بستگی به میزان حسن‌نیت اعضای دائم شورای امنیت خواهد داشت (۱۶).

۵-۹. آثار عدالت در بر تو حقوق بشر دوستانه

در این مبحث پس از آن که اقدامات شورای امنیت در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را در صیانت از حقوق بشر دوستانه مورد بررسی قرار داده به موارد خروج از موازین عدالت توسط این رکن پرداخته شده است.

۵-۹-۱. توسعه حقوق بین الملل بشردوستانه

اقدامات شورای امنیت سازمان ملل متحد در پاسداری از صلح و امنیت بین المللی را می توان در پرتو مفهوم عدالت و توسعه مفهوم نو از حقوق بشردوستانه بین المللی بررسی کرد. این رکن پس از پایان جنگ سرد، تا تصویب قطعنامه ۱۴۴۱ حدوداً ۸۰۰ قطعنامه و تا اوایل فوریه سال ۲۰۰۵، ۱۵۸۴ قطعنامه تصویب کرد (۱۷). این در حالی است که این نهاد طی فعالیت ۴۵ ساله خود، پیش از سال های جنگ سرد، کمتر از ۷۰۰ قطعنامه تصویب کرد (۱۷). همچنین شورای امنیت بین سال های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۳، بیش از ۳۰ عملیات پاسداری از صلح را مدیریت کرد؛ طی این عملیات شورای امنیت با رضایت طرف های مخاصمه به برقراری آتش بس و جلوگیری از درگیری نظامی پرداخته است (۱۷). در این دوره شورای امنیت حوزه فعالیت خود را از مخاصمات بین المللی به مخاصمات داخلی نیز گسترش داده است.

محکوم نمودن عراق به نقض حقوق غیرنظامیان در جنگ (Jus in bello) یکی از اقدامات شورای امنیت در جهت صیانت از حقوق بشردوستانه است.

شورای امنیت در مقدمه قطعنامه ۶۶۵ ضمن اظهار تأسف از خسارت های جانی به افراد بی گناه در تهاجم عراق به کویت و بدرفتاری نیروهای عراقی با افراد غیرنظامی در کویت بخصوص اتباع کویتی و اجبار آنان در ترک کشورشان را محکوم کرد؛ شورا همچنین در مقدمه قطعنامه ۶۷۰ اقدامات عراق را مغایر با مقررات منشور ملل متحد و کنوانسیون چهارم ژنو دانست، به همین ترتیب شورا در قطعنامه ۶۷۴ خواستار توقف اقدامات عراق در نقض تعهدات بین المللی شد و از عراق خواست تا در مورد دسترسی اتباع بیگانه به غذا و آب و سایر مایحتاج حیاتی، تضمین دهد (۱۷).

شورا در قطعنامه ۶۶۶ (۱۸) نیز خواستار بررسی وضعیت مایحتاج حیاتی در عراق و کویت شد و نسبت به توجه ویژه به کودکان و سایر اقشار آسیب پذیر تأکید به عمل آورد (۱۸).

یکی از عمده ترین نگرانی های ملل متحد در طول جنگ خلیج فارس و پس از آن نقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه در عراق بوده است به طوری که در مدت سه هفته از مارس تا

آوریل ۱۹۹۱ بیش از چهارصد هزار آواره که اکثریت آنان از کردهای عراقی بودند برای فرار از سرکوب آنان توسط نیروهای عراقی، به نواحی مرزی ترکیه کوچ کردند؛ تا اواسط آوریل همان سال حدود ۱/۵ میلیون مهاجر عراقی نیز به ایران و نواحی مرزی آن نقل مکان کردند (۱۸).

صلاحیت هایی که شورا در چارچوب فصل هفتم منشور دارا گردیده، آن را به عنوان نهادی مؤثر در جامعه بین المللی پدیدار ساخته است. در سایه این صلاحیت های گسترده است که شورا اقدام به تأسیس رکن فرعی - آن گونه که در ماده ۲۹ به آن اشاره شد - کرده است.

شورا در این رویداد با تمسک به ماده ۲۹ و ماده ۴۱، به برخی از اهداف و اصول منشور حیات دوباره بخشیده که عدالت مهمترین آنهاست. ایجاد محاکم کیفری یوگسلاوی سابق و روندا طی سال های ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ نمادی آشکار و کارآمد از عملکرد شورای امنیت در راستای اجرای عدالت بوده و از طرفی آن را می توان رهیافتی در جهت عملی کردن فضای آرمانی ملل متحد که حول محور بشریت چرخش می نماید به شمار آورد.

۵-۹-۲. گسترش عدالت با تأسیس محاکم کیفری**بین المللی**

روایای تشکیل یک دادگاه با صلاحیت جهانی از سال ها پیش در عرصه روابط بین الملل مطرح بوده است (۱۹). ماده ۲۲۷ معاهده صلح ورسای (۱۹۱۹) پیش بینی کرده بود، تا ویلهلم دوم امپراطور آلمان توسط یک دادگاه بین المللی محاکمه گردد (۱۹). پس از جنگ دوم جهانی نیز، دادگاه نورمبرگ، برای محاکمه جنایتکاران نازی تشکیل گردید، اما پیش از آن که مورد حمایت جامعه بین المللی باشد، ابزاری برای انتقام جویی متفقین پیروز جنگ دوم جهانی بوده و تحت کنترل آنان اداره می شده است (۱۹).

حیات دوباره ملل متحد پس از جنگ سرد مقارن با رویدادهای مهمی بود که افکار عمومی جهان را به سوی خود جلب می کرد؛ اوج گیری کشمکش های قومی در برخی سرزمین ها، موجب پدید آمدن جنگ های داخلی و به تبع آن، به وقوع

پیوستن جنایت‌هایی نظیر نسل‌کشی و تصفیه قومی بوده است.

نقض قواعد حقوق بشردوستانه، که در خلال این کشمکش‌ها رخ داده بود، شرایط را برای مداخله شورای امنیت فراهم می‌ساخت؛ مداخله شورا ناشی از صلاحیت تعیین شده در منشور با هدف پاسداری از صلح و امنیت بین‌المللی است با توسل به صلاحیت‌هایی مذکور این رکن اقدام به تأسیس محاکم کیفری اختصاصی، کرد. هرچند این صلاحیت موجد نقدهای عملی و نظری بسیاری شده با این حال موجب گردید تا این نهاد به شکل مؤثر و کارآمدتری عمل نماید (۱۲).

رویکرد شورا در این خصوص عامل مهمی در اجرای عدالت بین‌المللی بوده و دکترین حقوق بشر را تقویت می‌کرد؛ تأکید این دکترین به نیاز احترام به شأن و منزلت بشری، متعاقباً مجازات کسانی که به هتک حرمت انسانی دست می‌یازند، منجر به نهضت، یا حداقل انگیزه قوی برای عدالت کیفری بین‌المللی شد (۱۲).

میل افکار عمومی و خواست جامعه بین‌المللی در راستای محاکمه جنایتکاران و ناقضان حقوق بین‌الملل بشردوستانه در یوگسلاوی سابق و رواندا، همچنین اراده دولت‌های قدرتمند عضو شورای امنیت برای ایجاد دادگاه‌های کیفری بین‌المللی، کافی نبوده و باید در پی ارائه یک مبنای حقوقی برای ایجاد چنین محاکمی باشیم (۲۰).

دبیرکل وقت ضمن تأکید بر لزوم تشکیل یک دادگاه بین‌المللی (برای یوگسلاوی سابق) تشکیل دادگاه بر اساس یک عهدنامه بین‌المللی که نیازمند مراحل طولانی است را رد نمود (۲۰). به نظر دبیرکل این اقدام شورا در جهت حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی تلقی می‌گردد، و شورای امنیت می‌تواند با توسل به ماده ۴۱ منشور این اقدام اجرایی که متضمن بکارگیری نیروی مسلح نباشد را عملی سازد (۲۰).

ماده ۴۱ بیان می‌دارد: «شورای امنیت می‌تواند تصمیم بگیرد که برای اجرای تصمیمات خویش لازم است به چه اقداماتی که متضمن استفاده از نیروی مسلح نباشد، دست بزند؛ همچنان که می‌تواند از اعضای ملل متحد بخواهد که به این

اقدامات مبادرت ورزند...»

البته شورای امنیت علاوه بر آن که مشروعیت تأسیس محاکم Adhoc را از ماده ۴۱ منشور کسب نموده، به ماده ۲۹ نیز، توسل جسته است. این ماده مقرر می‌دارد: «شورای امنیت می‌تواند آن گونه ارکان فرعی را که برای انجام وظایفش لازم می‌داند، تأسیس نماید».

تأسیس دادگاه کیفری یوگسلاوی سابق در خصوص عدم صلاحیت شورای امنیت - که رکنی سیاسی است - در تأسیس رکن قضایی، مورد اعتراض قرار گرفت. وکیل آقای تادیچ به صلاحیت دادگاه کیفری یوگسلاوی سابق اعتراض کرد.

شعبه استیناف این دادگاه در رسیدگی به این اعتراض اعلام کرد؛ مسأله مشروعیت تشکیل دادگاه‌های کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق یک مسأله سیاسی است و خارج از صلاحیت شورای امنیت است؛ اما با توجه به نظر مشورتی ۲۰ ژوئیه ۱۹۶۲، دیوان بین‌المللی دادگستری؛ پیرامون برخی هزینه‌های سازمان ملل متحد و برخی از مسائل حقوقی بین‌المللی، که بعد سیاسی هم دارند؛ مانع از آن نیست که تفسیر یک معاهده (منشور ملل متحد) یک عمل قضایی تلقی نگردد. نهایتاً شعبه استیناف، قانونی بودن دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق را مورد تأیید قرار داد (۱۷). دادگاه کیفری یوگسلاوی سابق - به عنوان اولین دادگاه کیفری بین‌المللی که توسط سازمان ملل متحد تشکیل شد - تأسیس گردید.

این دادگاه برای تعقیب و محاکمه مسئولان نقض شدید حقوق بشردوستانه در یوگسلاوی سابق که تا سال ۱۹۹۱، رخ داده بود، تأسیس گردید؛ همچنین این دادگاه به دنبال قطعنامه شماره ۸۰۸ مورخ فوریه ۱۹۹۳ تشکیل شد، و اساسنامه آن بر اساس فصل هفتم منشور و طی قطعنامه ۸۲۷ توسط شورای امنیت تصویب گردید (۲۱).

محاکم کیفری بین‌المللی برای اجرای عدالت توسط شورای امنیت تأسیس گردیدند؛ اما اعتراض‌هایی پیرامون شکل‌گیری و روند دادرسی در این دادگاه‌ها وجود دارد؛ این اعتراض‌ها به ناعادلانه بودن دادرسی، و بی‌عدالتی در شکل‌گیری، این محاکم اشاره دارند.

دوم جنایت علیه بشریت؛^۲ سوم نقض شدید ماده ۳ مشترک کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹ و پرتکل دوم الحاقی مورخ ۱۹۷۷.^۳ مقر دیوان (۵) در شهر آروشای تانزانیا واقع شده است (۴). دو دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق و رواندا، رویدادهای مهمی در نظام بین‌المللی محسوب می‌شوند. این محاکم Adhoc نقطه عطفی در نظام بین‌المللی شده الگوی جدیدی از اجرای حقوق کیفری بین‌المللی پدید آوردند که جایگزین الگوی قدیمی نورمبرگ گردید. این دو دادگاه کیفری بین‌المللی در حکم شهودی زنده هستند که گواهی می‌دهند، دیوان کیفری بین‌المللی نیز عملکرد خوبی برخوردار خواهد بود (۵).

۵-۱۰. نقدی بر شورای امنیت در چارچوب عدالت

۵-۱۰-۱. رواندا - دور شدن «ملل متحد» از اصول عدالت
اواسط آوریل سال ۱۹۹۴ در رواندا بین دو قبیله هوتو و توتسی نزاع سختی در گرفت که طی آن قریب به یک میلیون نفر کشته شدند و حدود دو میلیون نفر مجبور به ترک سرزمین خویش گردیدند (۶).

به دنبال این رویداد به محض شروع نسل‌کشی سازمان ملل متحد نیروهای خود را از رواندا خارج کرد به‌طوری که تعداد نیروهای ملل متحد از ۲۵۰۰ نفر به ۲۷۰ نفر کاهش پیدا کردند (۹).

خروج نیروهای ملل متحد از رواندا موجب گردید تا عاملان جنایت نسل‌کشی با هیچ نیروی بازدارنده ارتکاب جنایت مواجه نشده و زمینه برای وقوع جنایت هموارتر گردد.

با توجه به پیشینه نزاع بین دو قبیله هوتو و توتسی، و اینکه، هر آن در آنجا احتمال وقوع نسل‌کشی می‌رفت، می‌توانست عاملی باشد که شورای امنیت نیروهای پاسدار صلح خود را از رواندا خارج نکرده بلکه نیروهای بیشتری نیز به منطقه اعزام نماید.

اعتراض‌هایی که در خصوص تأسیس دیوان در یوگسلاوی سابق بیان شد، به این ترتیب بودند: اول این‌که، چرا این دادگاه تنها در یک کشور خاص تشکیل شد، در حالی که شورا می‌توانست این دادگاه را برای جرایم وقوع یافته (منظور جرایمی که جنبه بین‌المللی دارند) در سراسر دنیا تأسیس نماید (۲۲). دوم این‌که، دیوان در خصوص محاکمه صرب‌ها، بی‌طرفانه عمل نمی‌کرد و بر اساس گرایش ضد صربی تأسیس گردید، به طوری که در دیوان اکثراً صرب‌ها محاکمه می‌شدند. سوم این‌که، فرماندهان و سربازان ناتو، برای حملاتی که علیه صرب‌ها انجام دادند مورد تعقیب قرار نگرفته یا محاکمه نگردیدند. چهارم این‌که، چرا دیوان در اروپا تشکیل شد، این بدان مفهوم بوده است که، هرگاه حقوق بشردوستانه در اروپا نقض گردد توجه قدرت‌های بزرگ را به خود معطوف می‌سازد، آرامش اروپا تنها مورد نظر آنهاست، این اعتراض یکی از انگیزه‌های تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی در رواندا به‌شمار می‌آید

آنتونیو کاسسه می‌گوید:

«جامعه بین‌المللی نیز با حساسیت به این انتقاد که تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق حاکی از توجه تبعیض‌آمیز به مشکلات اروپا در سراسر جهان در حال توسعه بود، مشتاق تأسیس یک دیوان برای رواندا بود تا بدین وسیله وجدانش آسوده شود و خود را در برابر اتهام تبعیض حفظ کند» (۲۳).

شورای امنیت تحت عنوان یک واکنش قضایی به جنایات وقوع یافته در رواندا در ۸ نوامبر سال ۱۹۹۴ طی قطعنامه ۹۵۵، دیوان کیفری بین‌المللی رواندا را تأسیس کرد؛ این دیوان برای تعقیب افراد مسئول نقض شدید حقوق بشردوستانه در رواندا و کشورهای همسایه تأسیس گردید (۴).

اساسنامه دیوان رواندا به سه دسته از جرایم اشاره دارد که رسیدگی به آنها در صلاحیت دیوان است: اول نسل‌زدایی؛^۱

² Crimes against humanity. (Art. 3).

³ (Art. 3) Common to The Geneva Conventions 1949 and Additional Protocol II of 1977. (Art. 4).

¹ Genocide. (Art. 2).

۵-۱۰-۲. یازدهم سپتامبر - رویکردی تبعیض آمیز

حادثه‌ای که مقایسه آن با نسل‌کشی در رواندا بیانگر عملکرد تبعیض‌آمیز شورای امنیت است حادثه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ است.

در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ دو هواپیمای ربوده شده توسط تروریست‌ها توسط آنها به قلب شهر نیویورک هدایت شده و با برج‌های دوقلو مرکز تجارت جهانی برخورد می‌کند؛ هواپیمای دیگری به مقر پنتاگون واقع در واشنگتن DC برخورد کرده و هواپیمای چهارم نیز در پنسیلوانیا به زمین اصابت می‌نماید (۱۱). طی این حوادث ۲۷۴۹ نفر به علاوه ۶۷ خبرنگار کشورهای مختلف جهان کشته شدند (۱۵، ۱۸).

۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱ مجمع عمومی در قطعنامه ۵۶/۱ و شورای امنیت در قطعنامه (۲۰۰۱) ۱۳۶۸ حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر که در ایالات متحد انجام شد را محکوم کردند؛ و خواستار همکاری بین‌المللی برای به مجازات رساندن عاملان و سازمان‌دهندگان و حامیان این حملات تروریستی شدند. شورای امنیت همچنین در این قطعنامه بیان کرد که چنین اعمالی مشابه هر عمل تروریستی به مثابه تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی به‌شمار می‌آید (۵).

در ۲۸ سپتامبر سال ۲۰۰۱ شورای امنیت قطعنامه شماره (۲۰۰۱) ۱۳۷۳ را تصویب کرد و اعلام نمود که اعمال و شیوه‌های عملکرد تروریست‌ها مغایر اصول و اهداف ملل متحد به‌شمار می‌آیند اعمالی که در جهت حمایت مالی و برنامه‌ریزی و تشویق تروریست‌ها صورت گیرد اعمالی هستند که مغایر اهداف و اصول ملل متحد تلقی می‌شوند (۵).

در این راستا شورا تصمیم گرفت که فعالیت مالی تروریست‌ها را متوقف نماید و مانع از حمایت‌هایی که به‌طور فعال یا انفعالی توسط نهادها و افراد در جهت کمک به تروریست‌ها صورت می‌گیرد شده و این افراد و حامیان آنها باید مجازات شوند؛ همچنین مانع از فعالیت‌های برون‌مرزی تروریست‌ها و گروه‌های تروریستی گردند. شورای امنیت تمام دولت‌ها را دعوت به همکاری جدی علیه تروریسم بین‌المللی کرد و برای نظارت بر اجرای قطعنامه، کمیته ضدتروریسم را شامل تمام اعضای دائم شورای امنیت تشکیل داد (۵).

زمان طولانی سپری شد تا اعضای شورای امنیت و برخی مقامات ملل متحد جنایات وقوع یافته در رواندا را نسل‌کشی بخوانند زیرا اگر جنایات وقوع یافته از شمول تعریف نسل‌کشی خارج می‌شد، شورای امنیت فاقد توجیه قانونی برای اعزام نیروها بود.

این سستی در عملکرد و زمان طولانی سپری شده موجب گردید تا به محض پایان یافتن نسل‌کشی نیروهای ملل متحد مجوز اعزام به رواندا را از سازمان دریافت کردند (۹).

از خروج نیروهای پاسدار صلح در رواندا گرفته تا کندی در عملکرد نسبت به اعزام نیروهای ملل متحد برای جلوگیری از ادامه نسل‌کشی موجب گردید تا شورای امنیت از موازین بنیادین درج شده در منشور ملل متحد دور گردد. از سوی دیگر رویکرد انفعالی شورای امنیت موجب پایمال شدن حقوق اساسی بشر و شأن و حیثیت انسان در رواندا گردیده و این برخلاف سیر مترقیانه ملل متحد در جهت دستیابی به صلح و امنیت بین‌المللی است. شورای امنیت با توجه به فصل هفتم منشور ملل متحد مواردی که در آنها تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی صورت گرفته باشد را احراز می‌نماید و پس از احراز موارد تهدید بر صلح، نقض صلح و عمل تجاوز توصیه‌ها و یا تصمیماتی را اتخاذ می‌نماید، به‌ویژه آزادی عمل شورا در قالب مواد ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ بسیار حائز اهمیت است. آیا شورای امنیت در خصوص رواندا با توجه به آگاهی از وخامت اوضاع و صلاحیت‌هایی که براساس منشور ملل متحد دارا گردیده بود، نمی‌توانست سرعت عمل بیشتری نسبت به این رویداد از خود نشان دهد؟

آگاهی جامعه بین‌المللی از پیشینه رویدادها در رواندا به‌ویژه اعضای دائم شورای امنیت و قریب‌الوقوع بودن جنایت نسل‌کشی عواملی بودند که می‌توانست مانع از تصمیم شورای امنیت برای خروج نیروها از رواندا گردند.

در این نقطه است که ظن غالب «منافع پنج عضو دائم شورای امنیت» پررنگ گردیده و کندی عملکرد نسبت به برخی از رویدادها و شتاب نسبت به برخی رویدادهای دیگر، تبعیض در عملکرد شورای امنیت را متصور ساخته است.

ممکن است منجر به نقض صلح گردد، با وسایل مسالمت‌آمیز و بر طبق اصول عدالت و حقوق بین‌الملل».

در بند ۳ از ماده ۲ که به اصول سازمان پرداخته‌اند به حل و فصل اختلاف بین‌المللی از راه‌های مسالمت‌آمیز اشاره شده است و تأکید گردیده که این حل و فصل به نحوی باشد تا صلح و امنیت بین‌المللی و عدالت به مخاطره نیفتد. اهمیت حل و فصل اختلافات بین‌المللی به روش مسالمت‌آمیز در قالب اهداف و اصول منشور ملل متحد از دو جنبه قابل بررسی است؛

نخست آن که حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی ضامن حفظ صلح و امنیت بین‌المللی تلقی گردیده است در این خصوص به نظر می‌رسد رابطه مستقیم بین حل و فصل اختلافات بین‌المللی و صلح و امنیت بین‌المللی وجود دارد.

دوم آن که عدالت نیز در قالب این مواد مشابه صلح و امنیت بین‌المللی متأثر از حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی است؛ به‌طوری که مطابق بند ۳ از ماده ۲ منشور ملل متحد، حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی بر طبق اصول عدالت و حقوق بین‌الملل، مانع از به مخاطره افتادن صلح و امنیت بین‌المللی و عدالت تلقی گردیده است. توجه به موارد فوق، رابطه عمیق بین سه عنصر حل و فصل اختلافات بین‌المللی و عدالت و صلح و امنیت بین‌المللی را آشکار می‌سازد؛ و اهمیت این عناصر را در روابط بین‌الملل و جامعه بین‌المللی بیان می‌دارد.

عدالت به معنای دادگری و اعاده حق به صاحب آن (عدالت جبرانی)، صورت دیگری از عدالت را بیان می‌کند؛ حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی را می‌توان در شمول این مفهوم از عدالت تلقی کرد.

از بین ارکان ملل متحد شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری دو رکنی هستند که صلاحیت حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلاف بین‌المللی را دارا هستند. البته ایفای این نقش توسط شورای امنیت با دیوان بین‌المللی دادگستری کاملاً متفاوت است؛ اما هر دو در پی نتیجه واحدی هستند که آن دستیابی به حفظ عدالت و صلح و امنیت بین‌المللی است.

در ۱۲ نوامبر سال ۲۰۰۱ شورای امنیت قطعنامه (۲۰۰۱) ۱۳۷۷ را تصویب کرد. این قطعنامه خواستار تلاش جهانی برای نابود کردن تروریسم شد. ضمناً شورا اذعان کرد برخی از دولت‌ها برای اجرای قطعنامه (۲۰۰۱) ۱۳۷۳ نیاز به کمک دارند و از دولت‌ها درخواست کرد که کمیته ضدتروریست را از وجود کشورهایی که نیاز به کمک دارند آگاه نمایند (۵).

در قطعنامه ۱۳۹۰ (۲۰۰۱) مورخ ۱۶ ژانویه ۲۰۰۲ شورا تصمیم گرفت تا اقدامات شدیدتری علیه اسامه بن لادن و اعضای شبکه القاعده، طالبان و سایر کسانی که با آنها همکاری می‌کنند به‌عمل آورد (۵).

مقایسه این دو مورد یعنی حادثه ۱۱ سپتامبر و نسل‌کشی در رواندا، سرعت عمل شورای امنیت را در حالتی که منافع اعضای آن به مخاطره می‌افتد را آشکار می‌سازد، توجه به این نکته که رواندا هر روز معادل سه برابر حادثه ۱۱ سپتامبر قربانی داشته است، چگونه می‌توان بی‌اعتنایی و سستی عملکرد شورای امنیت را نادیده انگاشت.

۵-۱۱. عدالت جبرانی در حقوق بین‌الملل

یکی از اصول مسلم حقوق بین‌الملل، اصل حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی است. در مقدمه منشور ملل متحد به شرایط لازم برای حفظ عدالت اشاره شده است؛

مراجعه دولت‌ها به دیوان بین‌المللی دادگستری یکی از راه‌های حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی است؛ دولت‌هایی که در حل اختلافات خود از طریق سیاسی از قبیل مساعی جمیله، مذاکره، میانجی‌گری، به نتیجه نرسیدند؛ به روش‌های قضایی که مراجعه به دیوان بین‌المللی دادگستری و داوری هستند؛ توسل می‌جویند. نقش دیوان بین‌المللی دادگستری در حل و فصل اختلافات بین دولت‌ها و صدور نظریه مشورتی برای سازمان‌های بین‌الملل حائز اهمیت است. دیوان با توسل به منابع حقوق بین‌الملل که در ماده ۳۸ اساسنامه آن ذکر گردیده است، به حل و فصل اختلافات بین‌المللی می‌پردازد.

بند ۱ از ماده ۱ منشور سازمان ملل متحد مقرر می‌دارد: «...موجبات حل و فصل اختلاف بین‌المللی یا وضعیت‌هایی که

ماده ۳۳ از فصل ششم منشور ملل متحد به روش‌هایی برای حل و فصل اختلافات بین‌المللی اشاره کرده است؛ که این روش‌ها را می‌توان نوعی از اجرای عدالت به‌شمار آورد.

بند ۱ از ماده ۳۳ بیان می‌دارد: «طرفین هر اختلاف، که ادامه آن ممکن است حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر اندازد، باید قبل از هر چیز از طریق مذاکره، میانجی‌گری، سازش، داوری، رسیدگی قضایی و توسل به نهادها یا ترتیبات منطقه‌ای یا سایر وسایل مسالمت‌آمیز بنا به انتخاب خود، درصدد جست‌وجوی راه‌حلی برای آن اختلاف باشند».

نکته حائز اهمیت آنست که، با همه اهمیتی که منابع حقوق بین‌الملل در حل و فصل اختلافات بین‌الملل دارا هستند؛ آن گونه که در بند ۲ ماده ۳۸ آمده است، در صورت رضایت طرفین دیوان می‌تواند از انصاف و عدالت در حل و فصل اختلافات بین دولت‌ها بهره جوید.

اشاره بند ۲ از ماده ۳۸ به عبارت "ex aequo et bono" بیانگر اهمیت به کارگیری انصاف و عدالت در حل و فصل اختلافات بین‌المللی توسط دیوان است؛ حل و فصل اختلافات بین‌المللی بین دولت‌ها در خصوص اختلافات تحدید حدود مناطق دریایی از مواردی هستند که عملکرد دیوان بین‌المللی دادگستری و روند داوری بین‌المللی را با محوریت انصاف و عدالت روشن می‌سازند.

۶. نتیجه‌گیری

آنچه که در تحلیل مفهوم عدالت در جامعه بین‌المللی پسا وستفالی شاهد بودیم این است که، با تأسیس سازمان ملل متحد بین عدالت و توسعه حقوق بین‌الملل رابطه‌ای اساسی و پیوندی ناگسستنی وجود داشته و این ارتباط با گذر زمان رو به توسعه است. ارکان سازمان ملل متحد نظیر شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری در چهارچوب موازین عدالت و اصول حقوق بین‌الملل، همگام با توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل گام‌های موثری برداشته‌اند. با این حال نمی‌توان منکر تبعیض در عملکرد این ارکان و فقدان مشروعیت اقدامات سازمان ملل متحد در برخی موارد شده که این ناکارآمدی و بی‌عدالتی ریشه در جوان بودن یا کم‌تجربگی

حقوق بین‌الملل و حقوق سازمان‌های بین‌المللی دارد. با این حال نگاه واقع‌گرایانه به عملکرد سازمان و توجه به سازوکار جامعه بین‌المللی و لحاظ کردن امکانات محدود سازمان در کنترل بحران‌های داخلی و بین‌المللی، اقدامات سازمان ملل متحد در راستای اصول و اهداف مندرج در منشور ملل متحد را می‌توان مرهون ارتقای جایگاه عدالت در نظام حقوق بین‌الملل معاصر دانست. عملکرد شورای امنیت در سال‌های پیش از جنگ سرد و پس از آن متفاوت بوده است به‌طوری که این رکن در راستای اجرای عدالت و التزام به حقوق بین‌الملل در سال‌های پیش از جنگ سرد با موانع بسیاری روبه‌رو بوده که نشأت گرفته از تقابل قطبین است، اما در سال‌های پس از جنگ سرد نقش فعالی در کنترل بحران‌های قومی و بین‌المللی داشته است. توجه به ضرورت‌های که بر اثر توسعه جامعه جهانی در عصر جهانی شدن وجود دارد مسئولیت نهادهای بین‌المللی را بیش از پیش آشکار ساخته و بازنگری در مقررات منشور ملل متحد را به امری اساسی بدل ساخته است.

توجه به موارد زیر در تحلیل جایگاه عدالت و حقوق بین‌الملل در منشور ملل متحد ضروری به نظر می‌رسد: اول این‌که، عملکرد سازمان ملل متحد از بدو تأسیس تاکنون به‌گونه‌ای بوده است که عناصر آرمانی مندرج در مقدمه و فصل اول را در حقوق بین‌الملل مستحیل نموده، به‌طوری که ایمان به حقوق اساسی بشر و حیثیت و ارزش شخصیت انسانی و تساوی حقوق میان مرد و زن، در فاصله کمی پس از تأسیس سازمان ملل متحد به سمت یک تدوین حقوقی گرایید و توسط مجمع عمومی در سال ۱۹۴۸ در قالب حقوق بین‌الملل «بشر» جای گرفت، همچنین به دنبال اقدامات مجمع عمومی در تدوین پروتکل الحاقی دوم ۱۹۷۷ مربوط به کنوانسیون‌های ژنو گامی مؤثر در تدوین حقوق بین‌الملل مخاصمات مسلحانه برداشته شد.

دوم این‌که، به نظر می‌رسد مصنفان منشور به گونه‌ای اصول منشور ملل متحد را تدوین کردند تا عدالت و حقوق بین‌الملل در کنار یکدیگر جای گرفته به‌طوری که این دو مفهوم در برخی جنبه‌ها به‌طور عمیقی از یکدیگر متأثرند و درهم

۹. تضاد منافع

در این پژوهش هیچگونه تضاد منافی وجود ندارد.

تنیدگی مفهومی آنان در این جنبه‌ها آشکار می‌گردد. نمونه این وحدت مفهوم عدالت، در حقوق بین‌الملل مخاصمات مسلحانه حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بشر است. سوم این‌که، یکی از نقاط تلاقی مفهوم عدالت در حقوق بین‌الملل انصاف است که در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان به آن اشاره شده و در صدور رأی مورد توجه دیوان قرار می‌گیرد. هرچند انصاف منبع مستقل حقوق بین‌الملل به‌شمار نمی‌آید و تنها در حل و فصل اختلاف توسط دیوان موردنظر واقع می‌شود اما نقش آن به عنوان نقطه‌ای مشترک بین عدالت و حقوق بین‌الملل در فصل ششم منشور ملل متحد، پویایی عدالت را افزایش داده و به‌عنوان عاملی تعدیل‌کننده در کنار عدالت مؤثر واقع می‌شود.

چهارم این‌که، تمایل مسلط جامعه بین‌المللی به عدالت در سال‌های اخیر موجب پدید آمدن رویکردی نوین در خصوص آن شده است. در این راستا با توجه به جهانی شدن و مورد توجه قرار گرفتن عدالت در سطوح فرودست و همچنین تأکید مجمع عمومی ملل متحد نسبت به التزام شرکت‌های فراملی به رعایت حقوق بشر و حقوق بین‌المللی کار، گامی مؤثر در توجه به اصول ملل متحد توسط این رکن برداشته شده است. پنجم این‌که، با توجه به اینکه سازمان ملل متحد از اجتماع دولت‌های عضو تشکیل شده است و توزیع منابع بین دولت‌ها و ارکان سازمان باید عادلانه باشد، به نظر می‌رسد عدالت مندرج در منشور ملل متحد عدالت توزیعی و عدالت اجتماعی باشد و سهم سایر جنبه‌های عدالت در این سازمان ناچیز است.

۷. تقدیر و تشکر

از تمام عزیزانی که در تهیه و تدوین این پژوهش مساعدت و همکاری نمودند تقدیر و تشکر می‌کنم.

۸. سهم نویسندگان

کلیه نویسندگان به صورت برابر در تهیه و تدوین پژوهش حاضر مشارکت داشته‌اند.

References:

1. Hejazi A, Solhchi M. UN Security Council and its impact on international security and criminal justice. *Quarterly Journal of Criminal Law Research*. 2020;9(33):9-46.
2. Chatterjee C. International Law and Diplomacy. London: Rutledge; 2007.
3. Cassé A. International Law in the Underworld, Translated by Kalantarian, M. Tehran: Office of International Legal Services of the Islamic Republic of Iran; 1991. (Persian).
4. Rial C. Sovereign Equality. In: James J. Encyclopedia of Public International Law. Berlin: Max Plank; 2005.
5. Bedjaoui M. Vers un nouvel order economique international. Paris: UNESCO; 2014.
6. Sanajaoba N. A Manual of International Humanitarian Laws. New Delhi: Regency Publications; 2004.
7. Morgenthau H. Politics among Nations, Strive for Power and Peace, Translated by Moshirzadeh, H. Tehran: Office of Political and International Studies; 1995. (Persian).
8. Keliar A. Institutions of International Relations, Translated by Filsafi, H. Tehran: Nashr-e No; 1989. (Persian).
9. Rouke T, Boyer A. International Politics on the world Stage. New York: McGraw-Hill; 2008.
10. Bigzadeh E. Law of International Organizations. Tehran: Majd; 2012. (Persian).
11. Than C, Shorts E. International Criminal Law and Human Rights. London: Thomon & Maxwell; 2003.
12. Shayegan F. UN Security Council and the Concept of International Peace and Security. Tehran: University of Tehran; 2000. (Persian).
13. Musazadeh R. International Organizations. Tehran: Mizan; 2012. (Persian).
14. Bigzadeh E. Law of International Organizations, universal Organizations (Collection of Documents). Tehran: Majd; 2003. (Persian).
15. Maogoto J. War Crimes and Real Politick, International Justice from World War I to the 21 st century. London: Lynne Rienner; 2004.
16. Molaei Y. Sovereignty and International Law. Tehran: Alam Publishing; 2005. (Persian).
17. Cassé A. International Criminal Law, Translated by Amirarajmandn, A. Tehran: Jangal; 2008. (Persian).
18. Barry T. The Statesmen's Year book, The Politics, Cultures and economies of The World. New York: Palgrave; 2006.
19. Applah K, Gates H. The encyclopedia of the African and American Experience. Washington D.C: Basic civitas Books; 2013.
20. Coleman J, Coleman S. The Oxford Handbook of Jurisprudence & Philosophy of Law. Oxford: Oxford University Press; 2002.
21. Deen J. Encyclopedia Americana. Washington D.C.: Scholastic library publishing; 2006.
22. Hakim J. A History of All the People 1945-2001. New York: Oxford University Press; 2003.
23. Ozmanczyk E. Encyclopedia of the United Nations and International Agreements. London: Routledge; 2002.

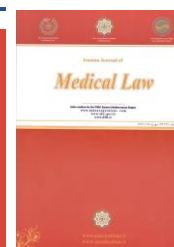


The Iranian Association
of Medical Law

MLJ

Medical Law Journal
2021; Legal Innovation

Journal Homepage: <http://ijmedicallaw.ir>



ORIGINAL ARTICLE

A look at the concept of justice in international law in the light of the UN Charter

Fatemeh Serian¹, Mehrzad Shiri^{2*}, Ahmad Asadian³

1. PhD Student, Department of Public Law, UAE Branch, Islamic Azad University, Dubai, UAE.

2. Assistant Professor, Department of Law, Shiraz Branch, Islamic Azad University, Shiraz, Iran.

3. Assistant Professor, Department of Public Law, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

ARTICLE INFORMATION

Received: 6 September 2021

Accepted: 8 June 2022

Published online: 5 March 2022

Keywords:

Justice

International Law

UN Charter

Humanitarian Law

Peaceful Settlement of International Disputes

ABSTRACT

Background and Aim: The authors of the UN Charter, in order to achieve the goals and ideals contained in it, have paid attention to justice and its equations, and have drafted this document in such a way that the traces of the justice seekers of the universe can be seen in its place. Thus, by examining the Charter, it can be concluded that the standards of justice and the principles of international law are interrelated, and this is a necessity for the continuation of the life of the organization and a basic condition for achieving international peace and security. The purpose of this study is to describe justice in a document that has affected a large number of convergences of world governments.

Materials and Methods: This research is of theoretical type and the research method is descriptive-analytical and the method of data collection is library and has been done by referring to documents, books and articles.

Results: The findings of the present study show that the actions of the pillars of the organization in the development of humanitarian rights and efforts in the peaceful settlement of international disputes are among the examples that have revealed the fundamental relationship between the concept of justice and the gradual development of international law.

Ethical considerations: In order to organize this research, while observing the authenticity of the texts, honesty and fidelity have been observed.

Conclusion: However, in practice and in the form of some actions of the United Nations pillars from an idealistic point of view, the violation of the principles of justice can be clearly seen. But a realistic view and attention to the gradual development of international law and its requirements in the third millennium, justice is not considered a necessity of international relations, and this view brings to mind the right to justice, not justice as a right.

* Corresponding Author:

Mehrzad Shiri

Address: Department of Law, Shiraz Branch, Islamic Azad University, Shiraz, Iran.

Postal Code: 71987-74731

Telephone: 71-36410041

Email: mehrzadshiri@gmail.com

© Copyright (2018) Iranian Association of Medical law, Tehran, Iran.

Cite this article as:

Serian F, Shiri M, Asadian A. A look at the concept of justice in international law in the light of the UN Charter. *Medical Law Journal* 2021; Legal Innovation.